

زمین تو را از یاد نخواهد برد

8 مهر 1403

تار و کمونچه از صدا افتاده تا جماعتی کوچک به کوچک نعش کارگران خسته جان را بر دوش کشند و مایوس و بریده و مات تا خانه‌های ابدی بدرقه‌شان کنند.

حالا دیگر در سوگ معدنچیان ناکام طبس کلمات نیز نیاز به دلداری دارند. حالا باید تمام مرثیه‌نویسان این سرزمین گرد هم آیند و به وقت معدن، ناسورترین حروف را هجی کرده و کنار هم بنشانند.

آنجا در زیر خروارها خاک، مرگ به خبری موثق بدل شد، وقتی بوی متان در تاریکی پیچید و مردانی مغموم در سکسکه دود هراسان به هوای تازه فکر کردند. چه مردانی که کلمات کبریا را در تنگنا بر لبان خویش نشانند و ایستاده جان دادند تا تقدیر حُناق بگیرد و شب شرمنده بچه‌هایی شود که چشم به در دوخته بودند تا پدرهایشان با مدارنگی و دفتر صد برگ به خانه برگردند.

حالا پاییز گذشته، بی‌پیر و بی‌پناه به تماشای تدفین کارگران بُرنایی نشسته که در اعماق تونل‌های تاریک و باریک نه راه پیش داشتند و نه راه پس. آنها که رد نازک دود را گرفتند و در خاک سرخ حل شدند تا تقویم‌ها از فرط غم پاییز را به سوی زمستان سوق دهند و خاموشی شباهنگام به کشتن چراغ برخیزد و زندگی به آتشدانی در قعر معدن بدل شود.

آری در سرزمین مادری حادثه شوخی شوخی رخ می‌دهد تا یک قشون جدی جدی جان دهند. تا خزان علامت خوبی برای آوازهای عاشقانه نباشد و ایران برای تکرار بغضی دیگر بر شانه‌های این جغرافیای پریشان بر سر و صورت بکوبد و مارش سیه‌بختی را در انعکاس صداهای صامت و ضجه‌های ثابت بشنود و بی‌غنیمت و غرامت خون فرزندان خود را به گردن بگیرد!

تو در حبس معدن

اتمام انسان بودی

و آغاز بی‌پایان مویه و ماتم

آنجا کنار خورشید اما

سردی عواطف

تو را مُکدّر نخواهد کرد

چراکه آنجا

از اندوه خبری نیست

و آفتاب

تو را هرگز از یاد نخواهد برد...

****امید مافی**